اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم‌‌الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی رسول‌‌الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم‌‌الراحمين.

البته بحث ديشب منتهی شد به بحث قاعده تسامح در ادله سنن که عرض کرديم بايد مستقلاً متعرضش شد و عرض کرديم اشکالی که بيشتر به ذهن می­آيد اولاً اساساً آن مسأله­ای که به نام تساهل يا تسامح در ادله مستحبات يا حالا مجموعه­ای حالا احکامی است يا غير صفات الله است يا غير احکام آخرت است الی آخره در مجموعه اين حرف­ها عرض کرديم آنی که به ذهن می­آيد اهل سنت اين عنوان را مطرح کردند صراحتاً و در روايات ما صراحتاً نيامده و در روايات ما عنوان من بلغ آمده که بايد يک جوری بين اين عنوان و بين آنها به اصطلاح ربط بدهيم عرض کرديم آنی که به ذهن ما الآن دارد می­آيد اين ربط دادن بين اين دوتا هم حدود قرن هشتم در ماست يعنی بعد از علامه رحمه الله يواش يواش چون بحث سند و صحت سند و اين حرف­ها مطرح شد آمدند گفتند در مستحبات ولو سند صحيح نباشد ما قبولش می­کنيم و آن­جا اصحاب ما اين روايت من بلغ را مثل ابن فتح و ديگران و بعد هم مرحوم مجلسی در بحار و الی آخره حالا چون بناست مستقلاً راجع به اين قاعده چيزی که ديشب.

ليکن چيزی که ديشب علی­رضا خواند معلوم می­شود اهل سنت هم تقريباً همان مشکل ما را داشتند اول عنوان تساهل بعد مثل ابن تيميه که آن­هم بعد از قرن هشتم، ايشان هم آمده با روايت من بلغ که از طريق خودشان است تطابق داده يعنی عين همان کاری که ما کرديم خيلی عجيب است عين آن جريانی که برای ما اتفاق افتاده اين­ها همان کار را انجام دادند. علی ای حال آن وقت مشکل اخبار که من عرض کردم ديشب به ذهن من در حقيقت اين بود که اين دوتا خبر اين هم جزو عجايب است که حتی آقايون متأخر ما من نديدم متعرض شده باشند که ذيل هردو خبر در مصدر اوليه که محاسن باشد و مصدر دوم که کافی باشد عجيب است ذيل هردو خبر متغاير است با اين که هردو از يک راوی واحد است ظاهراً از محمد ابن مروان و هشام ابن صالح و اينی که شما فرموديد يکش به معنای ديگرش اين همان تصرف در به اصطلاح خبر است ديگر بايد تصرف بکنيم.

س: قدر جامعی از همه­اش بگيريم قدر جامع از همه­اش نمی­شود گرفت

ج: خب متن مختلف است ديگر يعنی يک بحثی را انشاءالله اگر چون بحث من بلغ را انشاءالله بناست جداگانه متعرض بشوم انشاءالله عرض می­کنيم يک بحث ديگری است که ما يک پديده­ای داريم در اخبار ما در روايات ما در ادله فقهيه مثلاً برای يک امر مستحبی تمسک می­کنند به يک روايتی مثالهايش بعد عرض می­کنم مثالهايش را ليکن وقتی که نگاه می­کنيم بين آن عنوانی که در کتاب فقه آمده با روايت خيلی تطابق نيست يعنی عنوان روايت يک جور است در فقه جور ديگری است اين را انشاءالله من به اين عنوان چون بحث ما نقد متن است ديگر فراموش نکنيد انشاءالله عرض خواهم کرد که يک بنای اصحاب گذاشتند که اگر متن دلالتش ضعيف است اين را ما با فتوی جبران بکنيم اين هم بحث است که متن خيلی با فتوی نمی­خورد متن خيلی با فتوی آمده ما بياييم توی متن تصرف بکنيم متن را مطابق بکنيم با فتوی حالا بحثٌ، اين هم يکی از راه­های نقد متن است که متن را آيا می­شود اين کار را کرد يا نه؟ اين اصلاً انشاءالله عرض خواهم کرد.

س: فتوای فقهاء را دليل بگيريم که متن اين جور بايد فهميده شود

ج: يعنی به اصطلاح معروف يک انجبار سند داريم که می­گوييم سند منجبر می­شود آن بحث صدور است يک انجبار دلالت هم داريم که اصلاً در متن به خاطر فتوی يک نوع تصرف بکنيم بگوييم درست اين متن با اين فتوی نمی­خورد ليکن چون فتوی بر اين است اين هم در بحث نقد متن انشاءالله يکی از مباحثی را که مطرح می­کنيم آيا می­شود انجبار ضعف متن را با فتوی بکنيم يا نه؟

س: شهرت فتوای را قرينه بر دخالت، دخل و تصرف

ج: حالا اين شهرت فتوای چون يک عنوانی است که مثلاً الآن پيدا شده و اصطلاحاً شهرت فتوای به قول مرحوم نائينی، چون در روايت ما يکی داريم خذ بما اشتهر بين اصحابک، آن يکی بين ما من اين را مفصل توضيح دادم اهل سنت هم شهرت نقلی را گرفتند نه فتوای و شهرت نقلی پيش اهل سنت معيار حجيت است اشتباه نشود يعنی اگر خبر صحيح هم باشد ليکن مشهور نباشد شاذ باشد صحيح نيست، عرض کردم يکی از نکاتی،

س: مميز است نه مرجح

ج: مميز است، و اين را خوب دقت کنيد اصولاً يکی از، من چون ديدم از بزرگان اسم نمی­برم مثلاً در يک کتابی که مشهور هم هست اسم نمی­برم مثلاً نوشته اين خبر فلانی گفته رواته ثقات فهو صحيح، ديدم اهل سنت جواب دادند که نه صحيح نيست درسته رواته ثقات، اما صحيح نيست اين اختلاف اصطلاح ما با اهل سنت است اين روشن بايد بشود در اصطلاح ما اگر روات ثقه باشند صحيح می­دانيم اما اهل سنت اضافه بر وثاقت راوی بايد شاذ هم نباشد اگر شاذ و لذا عرض کرديم کراراً و مراراً و تکراراً خودش تعريف خبر صحيح يا خبر معتبر يکی از مشکلات است ديگر اهل سنت از قرن سوم از اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم ديگر عرض کردم ديشب يک شرحی از تاريخ دادم يواش يواش ضوابط حجيت خبر را جمع کردند از اول قرن سوم تقريباً ضوابط حجيت خبر پيش اينها جمع شد البته خوب دقت کنيد هرکسی در هر رشته­ای از فقه باشد به استثنای مثل اسماعيلی­ها هرچه تعريف برای خبر صحيح دادند باز مشکلات دارد يعنی باز مواردی دارد که گير می­کنند خود اهل سنت هم همين طور است يعنی با اين­که جمع کردند اين جمع مشهور است بازهم مواردی مشکل دارد که اين را هم باز يک توضيحاتی هم بعد عرض می­کنم اما در قرن سوم اين طور شد کل خبر يرويه عدل ضابط عن مثله الی آخر الاسناد من غير شذوذ و لا علة عله يعنی بيماری نه بيماری در سند باشد نه در متن نه در هردو من غير شذوذ و لا علة اين خبر صحيح است، مرحوم علامه خبر صحيح را اين جور می­گويد: کل خبر يرويه عدل امامی، آن­جا ضابط بود عن مثله الی آخر الاسناد آن دوتا قيد اينها دقت کرديد چطور شد، اصطلاح ما شيعه و لذا ما می­گوييم خبر رواتش ثقات است پس اين صحيح است آنها می­گويند نه بايد معلول هم نباشد شاذ هم نباشد دقت فرموديد لذا اين شهرت فتوايي که شم فرموديد يک لفظی يک کمی ابهام دارد شهرت فتوای را مرحوم آقای نائينی و ديگران اين مکتب اصولی متأخر ما يعنی از زمان بعد از مرحوم به اصطلاح تقريباً اولين باری که بحث شهرت غير از آنی که در روايت عمر ابن حنظله آمده مطرح شده توسط ملا محمد امين استرآبادی است

س: مرحوم شهيد ثانی ظاهراً مطرح کرده

ج: ندارد شهرت را نه،

س: مطرح نشده؟

ج: نه مطرح نشده شهرتی که ايشان شهيدثانی شهرتش را مرجح است،

س: مرحج

ج: همان عمر ابن حنظله

س: بحث حجيتش را شهيداول مطرح

ج: اين­ها چرا در شهرت ليکن اين شهرت شهرتی عمل است اسم اين را گذاشتند شهرت عملی اين جابر است نه مميز حجيت جابر است اسمش شد شهرت عملی مرحوم وحيدبهبهانی هم يک، مرحوم ملا محمد امين­استرآبادی هم يک شهرت ديگری مطرح کرد که بعدها آقای بروجردی اسمش را گذاشت اصول متلقات در حقيقت اين مطلب را اولين بار در شيعه مرحوم ملامحمد رئيس اخباری­ها ايشان مطرح کرد در فوائد المدنيه مطرح کرد

س: شهرت فتوای را مطرح کرد

ج: نه شهرت فتوای به اين معنی که يک مطلبی در متون قدمای اصحاب باشد مشهورشان گفتند و روايت نداشته باشد اينی که آقای بروجردی اسمش را گذاشته اصول متلقات اصول متلقات اصول متلقات مثل

س: شهرت فتوای ديگر

ج: شهرت فتوای در اصطلاح الآن مرحوم، شما اسمش شهرت فتوای می­گذاری الآن در اصطلاح ماها که مرحوم نائينی آقای خويي ديگران همينی که مکتب متأخرش ديگر شهرت فتوای يک فتوايي که از زمان شيخ مشهور شده و روايت ندارد بعد از شيخ فتوی دادند اين مراد اين است

س: استناد به روايت ندارد

ج: استناد به روايت ندارد اين شهرت فتوايي دو جور است يکی مال قدماست قبل از شيخ طوسی است مثل صدوق پدر صدوق پسر اين­های که قبلاً مثل فقه الرضا اين همانی است که آقای بروجردی اسمش را متلقات گذاشته، از شيخ طوسی به بعد هم اين را اسمش را شهرت گذاشتند اسم اين را علامه می­گويد مشهور، علامه می­گويد مشهور ديگر عنوان نمی­دهد فقط می­گويد لنا انه مشهور، يعنی از زمان شيخ تا زمان ايشان بعدها مرحوم نائينی اسمش را گذاشت شهرت فتوايي شهرت فتوايي اين شد غير از اصول متلقاتی که آقای بروجردی اصول متلقات مال قدماست

س:

17: 10

ج: اين را ملامحمدامين استرآبادی چون اشکال می­کند که اجماع حجت نيست چرا اصولين می­گويند اجماع حجت است يکی از اشکالات معروف اخباری­ها ديگر موارد معروف­شان آن وقت ايشان می­گويد بلی اگر فتوايي بين قدما معروف بود و دليل نداشت اين حجت است چون اين­ها فتوايشان عين نصوص است عين روايات است فتواهم عين النصوص،

س: متأخرين هم معاصرين هم قبول کردند حضرت امام اين­ها هم شهرت

ج: عده­ای قبول کردند مثل آقای بروجردی آقای بروجردی اسمش را گذاشته اصول متلقات اين اصطلاح را در طول تاريخ در ذهن مبارک­تان اين شهرت فتوايي

س:

51: 10

شيعه همين بوده در جامعه شيعه همين­که مطابق اصول

ج: معلوم نيست نه خيلی نمی­شود

س: اتفاقاً در بين­شان مرتکز نبود ديگر

ج: خيلی نيست اينها تا، به نظر ما اين­ها کلاً تاريخ دارد اين طور نيست که تعبد چون در تمام اين­ها يک نکته هست و آن تعبد، به نظر ما تعقل مقدم بر تعبد است اين­ها ريشه دارند اين طور، البته اين هست اين را من قبول مثلاً فقه الرضا اگر مطلبی را گفت من تقريباً اين طوری هستيم مطمئن هستم روايتی داشته، اين را ديگر تقريباً روی 99 درصد بدون روايت، حالا آن معتبر بود يا نه؟ بحث ديگر است

س: براساس مقدمه­اش می­گويد يا بر اساس؟

ج: نه براساس خود کتاب روش کتاب کاملاً واضح است روش کتاب چرا؟ چون عرض کردم که رأساً فقه شيعه ميراث شيعه يک تاريخ معين دارد اين مال مرحله سوم است يعنی کاملاً واضح است فقه الرضا مقنع رساله شرايع ابن بابويه پدر اين­ها مال مرحله سوم اند

س: قدما فتوايشان به روايات بوده

ج: به روايت بود اين مرحله سوم قطعاً روايت بوده و الآن هم ما قطعاً روايت نداريم نه اين­که شبهه داشته باشيم ليکن بوده يعنی ما در مواردی حالا نمی­خواهم اسم ببرم اگر فرصتی شد من انشاءالله مواردش را مثال می­زنم مواردی شده که ما ديگر تقريباً آن­جاها مطمئن هستيم ايشان جمع کرده و الا ايشان جمع نمی­کند روايت دارد مواردی را چرا ديگر بالاخره گير کرديم که ايشان ظاهراً جمع کرده، فقه الرضا يا مرحوم ابن بابويه پدر صدوق پدر جمع کردند که اين­ها عرض کردم اين­ها ديگر خيلی کارهای سنگينی است که بايد بعد توضيحاتش داده بشود پس برگرديم البته آنی که شما الآن تا اين لحظه که من در خدمت­تان هستم حوزه­های ما قبول کرده آن رأی مرحوم محقق حلی است نه رأی اهل سنت نه رأی علامه و شهيدثانی شهيدثانی هم در درايه همين را می­گويد کل خبر يرويه عدل امامی عن مثله الی آخرالاسناد اين هم آن دوتا قيد را انداخته شذوذ و علت را انداخته علامه محقق در معتبر فتوايش اين است و انصافاً هم الآن مثل مرحوم نائينی ديگران همين حوزه­های نجف به استثنای مثل آقای خويي به استثنای مثل آقای خويي صاحب مدارک اين­ها به استثنای اينها اين­ها را بگذاريد کنار معروف حوزه­های ما اين است کل خبر عمل به الاصحاب او دلت القرائن علی صحته، ديگر آن حرف­ها رفت

س: رجال هم می­رود کنار

ج: رجال هم می­رود کنار

س: احسن

ج: احسن نعم المطلوب، آنی که الآن در حوزه­های ما روشن شد کل خبر اين مبنای مرحوم محقق صاحب شرايع است کل خبر عمل به الاصحاب او دلت القرائن علی صحته اين مبنای دوم که ما اسمش را گذاشتيم قرينه آنها تعبدی بود اين را اسمش گذاشتيم قرينه، مبنای سوم هم مثل سيدمرتضی بعد از سيدمرتضی هم تا تقريباً يک قرن و نيم بعد متکلمين و مفسرين و عده­ای فقهای ما مثل ابن ادريس، مثل ابوالفتوح رازی مثل صاحب مجمع البيان مثل همين کتاب نقض از متکلمين همين نقض که نوشته شده خود قطب راوندی اين­ها همه­شان مبناشان عدم حجيت خبر اين­هم مبنای سوم خبر به هيچ نحوی حجت نيست نه به اين نحو نه به آن نحو آنچه که حجت است تلقی اصحاب است اصحاب چه گفتند آن حجت است حالا می­خواهد مفاد خبر باشد مفاد خبر هم نباشد اصلاً کاری ما به خبر کلاً نداريم اين هم مبنی، اين سه­تا مبنای اساسی در شيعه، عدم حجيت، حجيت با قرائن، حجيت تعبدی اين­ سه­تا مبنای اساسی که ما کراراً اين توضيح را داديم حالا مثال­های خارجی­اش را هم عرض کرديم اقوال و قائلينش را هم عرض کرديم که روشن بشود

س: سيدمرتضی تو حجيت با قرائن نيست

ج: نه خير نه مفيد با قرائن است مفيد يک کتاب اصول مختصر دارد آن ظاهراً با قرائن است و من فکر می­کنم مرحوم محقق بهتر از همه مبنای شيعه را شناخته همين با قرائن مبنای خوبی است مبنای که محقق دارد حجيت با قرائن با شواهد همان حرفی که الآن آقايون فعلی دارند عرض کردم به استثنای مثل آقای خويي که دنبال سند هستند به استثنای اين افراد آنی که مشهور الآن در حوزه­های ماست فعلاً اين مبناست مثل آقای شيخ عبدالکريم حائری مثل حاج سيدابوالحسن جد ما مثل مرحوم فرض کنيد شيخ انصاری شيخ انصاری خوب دقت کنيد چون اين خيلی دقيق نشد در رسائل در آخر بخش بحث حجيت خبر، آخرش نه در آخری که بحثی که راجع به آيه نبأ دارد يک چند سطر دارد شيخ انصاری در رسائل نتيجه­گيری می­کند آخرش می­شود خبری که قرائن تأييدش بکند آن نظر شيخ هم نهائيش اين است چون اين گاهی اوقات دقيق نمی­شود اين رسائل که الآن می­گويند می­خواهند حذفش بکنند مشکلش اين است که صاف نمی­شود اگر اين موضوع بندی می­شد جدا می­شد خيلی کتاب مشکل نيست خيلی کتاب سنگينی هم نيست و بسيار کتاب نافعي است، شيخ يک نورانيت خاصی هم دارد انصافاً که خيلی­ها ندارند اما شيخ مرد فوق العاده­ای است در اين جهت، علی ای حال

س: رجالی را نمی­شود يک قسمتی از قرائن قرار داد

ج: وجاده

س: رجالی

ج: رجال به نظر ما بلی خوب

س: يک­جاهای جزء همان قرائن

ج: بلی خود مرحوم محقق هم در چندتا از اين رسائلی که، در يک عده از رسائلش چاپ شده رسائل محقق حلی مثل عده­ای عده­ای از رسائل ايشان چاپ شده در آن­جا هم اجمالاً بعض بحث­های رجالی دارد خيلی قوی نيست انصافاً اما نکاتی دارد يک نکات لطيفی هم دارد يکی از اين اشتباهاتی هم که همين چند شب پيش هم باز گفتيم که الآن جاری شده از زبان محقق در آن رساله عزيه است متأسفانه آن­جا هم يک اشتباهی مرتکب شده که هنوز هم در حوزه­های ما جاری است حدود هفت قرن است هشت قرن است در حوزه­های ما اين اشتباه ايشان جاری است علی ای حال اما نکاتی دارد، يک چيزهای منحصر به فرد هم دارد که حالا اگر يک فرصتی پيش آمد به يک مناسبتی در بحث­های خاص خودش من متعرض بشوم و الا الآن جايش نيست به هر حال اين راجع به اين مطلب اين­که بخواهيم انجبار را بکشيم به متن و به مضمون اين­ هم خودش کار می­خواهد يعنی واقعاً کار سبکی نيست که ما انجبار را بکشيم يعنی بگوييم متن خبر مدلولش اين است مثلی که همين شما ديشب می­فرموديد مدلول اين اين است و ان کان النبی لم يقوله اين يک عبارت است و ان لم يکن الامر کما بلغ اين عنوان ديگری است اگر بخواهيم به لحاظ فنی کنيم خب کافی مقدم بر کتاب محاسن است بلا اشکال در کافی در ذيل هردو آمده و ان لم يکن الامر کما بلغ آن وقت اگر اين امر را قبول کرديم انصافاً به اصل آن اثبات استحباب به خبر ضعيف فی غاية الصعوبة و الاشکال، اصولاً اين بحث را مرحوم شيخ هم در تنبيهات برائت يا اشتغال دارد بد نيست حالا چون ديگر حالا وارد شديم اين را هم بگويم يک بحثی دارند آقايون که آيا به مجرد اين­که يک امر مطابق احتياط باشد آيا می­توانيم فتوای به استحباب بدهيم فتوای به استحباب، اين سه­تا راه برايش ذکر شده يکی اين­که شيخ می­فرمايد لاريب فی حسن الاحتياط عقلاً اگر احتياط حسن باشد عقلاً می­توانيم بگويم حسن شرعاً می­شود مستحب که اين خيلی مشکل است، دوم لاريب فی حسن الاحتياط شرعاً اين را يک باب دارد صاحب وسائل در جلد هجده چاپ قديم در جلد هجده در اول باب قضاوت در اول آن­جا باب نمی­دانم نه است يازده است، باب حسن الاحتياط وجوب الاحتياط، شصت و هفت­تا روايت آورده، مراد شيخ شرعاً اين مجموعه اين روايات است آيا از اين روايات در می­آيد يا نه؟ که الآن نمی­خواهم وارد بشوم، سوم اخبار من بلغ اين­ سه­تا راه که اگر يک امری مطابق احتياط بود خوب دقت بکنيد شما در رساله چه می­نويسيد می­نويسيد احوط اين است يا مستحب است؟ دليل نداريد روايت نداريد ليکن مطابق احتياط است مطابق احتياط بود می­توانيم بنويسيم مستحب است يا بنويسيم احوط اين است اين دوتا خيلی باهم فرق می­کنند، دوتا وجه اول را عرض کردم لاريب فی حسن الاحتياط عقلاً، دوم شرعاً سوم اخبار، آن وقت لذا اين چه می­گويد می­گويد جای که مطابق احتياط باشد ليکن مستندش يک خبر ضعيف باشد اين­جا نه مطلقاً آن دوتای اول مطلق بود اين يکی مقيد است اگر خبر ضعيف مستند اين احتياط باشد آن­جا بگوييم مستحب است اين­جا شيخ اخبار من بلغ را آورد يک رساله­ هم مستقلاً دارد شيخ در رسائل به اين ماسبت بحث اخبار من بلغ را آورد، و من ديگر چون بناست که باز مستقلاً ديگر حالا امشب باز از بحث خارج شديم برگرديم به همان

36: 19

ليکن يک نکته فنی را عرض بکنم ببينيد ما در مسائل علمی اصولاً به طور کلی يک مشکلاتی در اصول يا در کل علوم داريم گاهی يک مسأله علمی دارای زوايای مختلفی است مثلاً همين بحث اثبات استحباب به خبر ضعيف همين اخبار من بلغ به قول آقايون، ممکن است بگوييم اين اخبار من بلغ ناظر به اين است که آن دليلی که مثلاً کل خبر يرويه عدل ضابط عن مثله اين حجت است الا در حکم مستحب اگر عدل ضابط هم نبود بازهم حجت است خب اين طور يعنی تخصيص بزنيم مسأله اصولی را، کل خبر يرويه عدل ضابط عدل امامی اين تخصيص بزند اين همانی است که اهل سنت گفتند اين اگر باشد می­شود مسأله اصولی، دوم اين­که بگوييم

س: مسأله اصولی را به دليل فقهی تخصيص بزنيم

ج: حالا اجازه بفرماييد تا توضيحش را بدهم اگر بگوييم نه ناظر است به اين مسأله که شما اگر خبر ضعيفی آمد ثوابی بود ثواب به­تان داده می­شود اين می­شود مسأله کلامی، مسأله سوم اين­که بگوييم نه ما در باب مستحبات تساهل می­کنيم اين اصولی­ که گفتيم بعضی از اصولي، و لذا می­توانيم اثبات يک استحباب را با خبر ضعيف بکنيم اين می­شود قاعده فقهی يعنی در حقيقت سه واجهه، راه­های ديگر هم دارد نمی­خواهم حالا بقيه­اش را همين سه­تا را بگوييم بس است فعلاً، آن وقت معيار چه است اين يک نکته­ای است که ما کراراً عرض کرديم، هر مظهر علمی دارای معيار خودش است، از آن معيار نبايد خارج شد مثلاً فرض کنيد در باب برائت می­گويند قبح عقاب بلابيان اين انصافاً درست نيست يا شنيدم آقای صدر گفتند حق الطاعه می­گويند آقای محقق داماد گفته مال پدر ماست، مرحوم آقای حاج سيدمحمد محقق مال ايشان است اين حق الطاعه، حالا مال هرکسی که هست به نظر ما هردو تعبير الآن حق الطاعه يعنی احتياط قبح عقاب بلابيان يعنی برائت به نظر ما هردو چون هردو تعبير کلامی است تو اصول نبايد تعابير کلامی بيايد تو اصول بحث سر حجيت و تنجز است اگر بحث تنجز کرديم می­شود اصولی اگر بحث ثواب و عقاب کرديم می شود کلامی اگر بحث فرض کنيم به اين­که مثلاً جهات فلسفی و مراد فلسفی يعنی عقل عملی کرديم می شود فلسفی اين­ها اصلاً نکات مسأله فرق می­کند کاملاً فرق می­کند پس بنابراين اين مسأله دارای سه بعد است يک بگوييم استحباب متنجز می­شود با خبر ضعيف اين می­شود اصولی بگوييم ثواب بار می­شود اين می­شود کلامی دقت کرديد، بگوييم نه هيچ کدام نيست تسامح، ما در باب مستحباب خبر ضعيف را قبول می­کنيم اين می­شود قاعده فقهی البته اين خيلی مسأله لطيفی هم هست يعنی فرق گذاشتن بين مسائل مختلف يکی از کارهای بسيار فنی است،

س: چرا

42: 22

قاعده فقهی می­شود چون اگر می­دانست

ج: خب ديگر همين اين ديگر اين ديگر همان نکته­ای است که مرحوم نائينی فرق بين مسأله اصولی و قاعده، مثلاً اعانه بر اثم حرام است اين را گذاشتند قاعده فقهيه اما مقدمه حرام حرام است گذاشتند مسأله اصولی خب چه فرق می­کند فرقش فقط اين است مقدمه حرام انسان مقدمه حرام برای خودش است بحث مقدمه حرام برای خود انسان است، اعانه بر اثم مقدمه حرام بر گناه ديگری است، فرقش اين است ديگر فرق ديگر باهم ندارند شما اگر برای اين­که حرامی را خودتان مرتکب بشوی مقدمات اين مقدمه حرام است برای کس ديگری مقدماتش را انجام بدهيد اعانه بر اثم است اصطلاحاً اعانه بر اثم مقدمه حرام برای ديگری است،

س: در بحث مقدمه چون بحث ملازمه هست می­گويند می­شود اصولی،

ج: خب مقدمه حرام غير را گفتند قاعده فقهی اعانه بر اثم را گذاشتند قاعده فقهی

س: بحث ملازمه­اش

ج: مرحومی حالا، آقا حالا چون اين آقای خويي هم در کتاب­هايشان نوشته ديگر نمی­خواستيم وارد بشوم من اين قاعده را عرض بکنم مرحوم آقای سعی کردند تعريف مرحوم نائينی را بياورند ليکن دقيق در اين نوشته­هاي ايشان در اين چندتای که من ديدم مصباح و ديگران خيلی دقيق نياوردند من حرف نائينی را

48: 23

آقای بجنوردی نوشتم از آقای بجنوردی کراراً شنيدم من دقيق حرف نائينی را نقل می­کنم غير از اين­که در تقريرات آقای خويي آمده، آقای نائينی می­فرمايد: المسألة الاصوليه کل مسأله تقع نتيجتها کبری استنتاج خوب دقت کنيد، حکم شرعی فرعی کلی، اين مسأله اصولی است، قاعده فقهی کل مسأله تقع نتيجتها کبری قياس مثلی که يک لفظ قياس را آن­جا انداخته حالا اين­جا بايد باشد يعنی قياس هست حالا آن­جا اگر افتاده، کبری قياس استنتاج حکم شرعی فرعی، مثل هم اند فقط آن کلی، مثلاً اگر گفت خبر واحد حجت است چون اثبات حکم کلی می­کند مثلاً خبر آمد فلان چيز حرام است اين اما اگر گفت اعانه بر اثم می­گويد اين انگور فروختن شما به کارخانه شراب حرام است چون اعانه بر اثم است اين از اين انگور شما شراب درست می­کند انگور فروختن به کارخانه شراب اين حرام است چون اعانه بر اثم است نتيجه­اش اين می­گيرد می­گويد انگور فروختن حرام است اين مسأله­ای، يعنی مرحوم نائينی فرق بين مسأله اصولی، چون آقای خويي هم آورده اما به اين تعبيری که من دقيقاً آوردم نياورده اگر خواستيد تصحيح بکنيد، خيلی اين تعبير آقای بجنوردی هم در منتهی آورده من هم که خب شوهر خاله ما بودند زياد از ايشان شنديم در منزل غير منزل از ايشان شنيده بوديم، کل مسأله تقع نتيجتها کبری قياس استنتاج حکم شرعی فرعی نه اصولی اصول عقايد و اين­ها، فرعی کلی اين می­شود اصولی تمام اين مقدمات را بياوريد کل مسأله تقع نتيجتها کبری قياس اسنتتاج حکم شرعی فرعی جزئی می­شود قاعده فقهی و من يک کتاب دارم مال خوارج مال حالا چون با آن­ها رابطه داشتيم با ابازی­ها اين يکی از اين ابازي­ها نوشته يازده فرق بين مسأله فقهی و قاعده اصولی گذاشته مسأله اصولی و فقه، غير از اين است غير از اين فرق نائينی است فروق ديگری گذاشته که با اين فرق نائينی ما کرديم دوازده­تا يکی هم خود من اضافه کردم شد سيزده­تا حالا نمی­خواهيم وارد آن بحث بشويم فرق بين مسأله اصولی، پس بنابراين الآن هم تسامح در ادله سنن را آقای بجنوردی تو قواعد فقهيه آوردند ديگر، اين جانب اصولی هم پيدا می­کند جانب کلامی آقای خويي می­گويد مال انقياد است اين روايت می­شود جانب کلامی ربطی به اصول ندارد يعنی اگر رفتيد رو ثواب که خدا ثواب را می­دهد اين ربطی به اصول ندارد تنجز ندارد تفضل

س: يعنی انقياد

34: 26

يا يک حالت روحی

ج: خب ديگر همان

س: ثواب هم دارد

ج: اين در مباحثی که راجع به قيامت است يک بحثی دارند که آن کسانی که آن به اصطلاح جزاء عمل را مثل ميوه نسبت به درخت می­دانند نسبت به بذر می­دانند جزای عمل را مثل صاحب کفايه ديگر، اين­که جبری شده برای اين­ جهت است ديگر، اين­های که جزای عمل را تابع خود عمل می­دانند ايشان تابع عمل نمی­داند تابع نيت می­داند و لذا می­گويد تجری هم حرام است به همان نکته­ای که معصيت حرام است اگر شما آب خورديد به نيتی که شراب باشد آب درآمد بازهم حرام است چون می­گويد آن عقاب اخروی

س: خبث سريره

ج: مال خبث سريره است مال اقدام بر معصيت است نه اين­که خود خوردن شراب خوردن انصافاً مشکل است اين مطلب پس بنابراين اينی که شما فرموديد مسأله­ای که فرمودی اين تابع آن مسأله است که در حقيقت آن وقت اين مطلبی که ايشان اگر ما قبول بکنيم چون آقای خويي تفسير کلام کفايه را اين جوری می­کند که ايشان نظرش در همان بحث الناس معادن در اول کفايه بعد هم در بحث تجری نظر ايشان به اين است که ترتب ثواب و عقاب مثل ترتب ميوه بر درخت است يک امر طبيعی است اين با روايات شفاعت نمی­سازد به هر حال اجمالاً به مسائل روايات ما و آيات ما نمی­سازد انصافاً اين مبنی قابل سازش نيست و اين مبنی که اصلاً بگوييم مال خبث سريره است مال خود عمل هم نيست با آن هم نمی­سازد به هر حال وارد آن بحث نشويم چون آن بحث کلاً از بحث ما خارج است.

برگرديم به بحثی، من فقط می­خواستم يک نکته­ای را عرض بکنم که بحث من بلغ جهات مختلف دارد يک جهتش اصولی است يک جهتش کلامی است يک جهتش قاعده فقهی است، و انصافاً هم عرض کردم مشکل اساسی ما اين است که متن روايت مضطرب است فعلاً قبول ما هم سندش صحيح است هم در کتاب محاسن سندش صحيح است هم در کتاب کافی سندش صحيح است اما قبولش خيلی مشکل است انصافاً خيلی مشکل است اين راجع به اين اجمالش تفصيلش انشاءالله بعد چون بعد عرض کرديم بعد بايد متعرض بشويم و اين­که شما می فرماييد با تصرف در متن يک کاری بکنيم جامع قرار بدهيم اين­ها تصرفات در متن است، اين بايد بگوييم مثلاً، اولاً اين شهرت در اين­جا نيست چون عرض کردم روايت را خوب دقت کنيد شيخ صدوق در فقيه نياورده و بعد هم مرحوم شيخ طوسی در تهذيب و استبصار نياورده من بلغ را اصولاً حديثی که در تهذيب نمی­آيد بين اصحاب مشهور نشده اين قاعده کلی خدمت­تان باشد اين از قرن هشتم بين اصحاب مشهور شد نه از اول و اصولاً در باب اين جور شهرت­ها که آقای بروجردی دارند اصول متلقات، بنده سراپا تقصير يک تعبير خاصی خود را داريم اصولاً معتقديم اين جور فتواها فتواهای که قدما می­دهند يا عملی که قدماء به روايت می­کنند يا شهرتی که هست به نظر ما بايد دنبال نکته­ ديگری برگرديم و آن نکته اين است که آيا ببينيد اين تلقی است يا تبنی؟ اين دوتا را با همديگر فرق بگذاريم، تلقی يعنی شيخ صدوق يا پدر ايشان از روايات، روايات را نقل کرده، تبنی نظر شخصی خودش است اين تعبير مال بنده است کس ديگر نگفته يا اگر تلقی بود اين ارزش پيدا می­کند آن حرفی که مرحوم ملامحمدامين يا آقای بروجردی فرمودند لذا می­گفت اصول متلقات حرف خوبی است اما اگر تبنی بود اين نکته را دقت کنيد و بحث ما اين است که خيلی از مطالب را شيخ طوسی تبنی کرده بعد از ايشان قبول شده، اصحاب آمدند گفتند شهرت است جابر است اين شهرت جابر نيست، اين خيلی در تاريخ شيعه خيلی تأثيرگذار است

س: شهرت قدمای نيست

ج: نيست اگر به تبنيات شيخ برگردد قابل قبول نيست اگر به تلقيات شيخ برگردد، قابل قبول است ما فرق بگذاريم بين تلقی و بين تبنی، تبنی اين فقيه خودش اختيار کرده اگر خودش اختيار کرده همان طور که آن شخص گفت گفت هم رجال و نحن رجال، خب ما نگاه می­کنيم قبول می­کنيم يا نمی­کنيم، دقت کرديد اما اگر بنا شد تلقی باشد چرا؟ چون در تاريخ تشيع انصافاً تلقی جايگاه خاصی دارد اصولاً به طور کلی من کراراً عرض کردم چون اين نکته خيلی، مذاهبی که بسته است در دنيای اسلام مثلاً شافعی حنفی مذهب بسته نيست فرض کنيد در رجال، شافعی به يک رأی مثلاً يک رجالی حنفی هم اعتماد می­کند اصلاً با همديگر باز اند يعنی اما شيعه به حرف اهل سنت اعتماد نمی­کنند سنی­ها هم به حرف شيعه اعتماد نمی­کنند،

س: روات سنی که زياد داشتيم که

ج: داشتيم اما اعتماد به حرف سنی­ها نمی­کند الآن سکونی را سنی­ها هم بالاتفاق گفتند کذاب، بالاتفاق ما هم عده­ای زيادی قبول رواياتش را

س: ما قبول کرديم

ج: بلی همين عمر ابن خالد واسطی که از زيد که ديشب نقل کرديم بالاتفاق گفتند کذاب خب ابن فضال گفته ثقه، کشی نقل کرده الآن هم آقايون قبول دارند الآن علمای شيعه، بالاتفاق آن­ها گفتند کذاب است بدونی يعنی يک نفر قائل به خلاف نداريم،

س: يعنی قبول نمی­کنيم مگر آن­های که همگی تکذيبش کرده

ج: خب اگر آن­های که همه گفتند کذاب،

س: اين هم تبنی آقای

ج: آخر تبنی آقای مختاری، احسن آقای معراجی خوب معلوم شد مطلب جا افتاد، تبنی آقای مختاری تلقی اصحاب نشد، خب تلقی اصحاب نشد علی ای حال، دقت فرموديد ما يک مذهب بسته هستيم زيدی­ها يک حدی از ما واسع­تر اند خوارج يک مذهب بسته هستند از غير خودشان خيلی قبول نمی­کنند، از همه مذاهب اسلامی بسته­تر اسماعيلی­ها اند يک کتاب واحد دعائم الاسلام هيچی ديگر هم قبول نمی­کنند، فقط و فقط يکی است اين ديگر از همه بسته­تر است و انصافاً در شيعه اين اجمالاً هست يعنی يک چيزی است تلقی در شيعه نقش دارد خيلی نقش دارد اصلاً اين نحوه شهرت­های که آقايون می­گويند يک مقدارش ريشه­ شيعی دارد نمی­شود انکار کرد و التفصيل موکول.

حالا بحث برگرديم چون بحث ما سر اين قسمت نبود عرض شد که آقايون بحثی دارند که مثلاًدومی جلو کتابت حديث را گرفت ما عرض کرديم فعلاً اجمالاً قرن اول دوم سوم اين سه قرن را داريم در تاريخ حديث و بعد هم در متون حديث و اسانيد حديث می­خواهيم بررسی بکنيم اين­که می­گويند آن دومی جلوی، عرض کرديم کتابت حديث را باز تکرار نمی­کنم مختص به آن نيست اين حديث معروفش در بخاری است مال ابوسعيدخدری است ربطی به آن هم ندارد که پيغمبر فرمود من کتب عنی غير القرآن شيئاً فليمحو اين حديث که خوانديم، آن اسانيد متعدد و صحبت­های متعدد که ديگر تکرار نمی­کنيم آنچه که در زمان دومی در واقع واقع شد و تأثيرگذار بود و مشکل درست کرد نه برای ما ما چون قائل به امامت و وصايت بوديم مشکل نداشتيم ديگر روشن بود ديگر کتاب­الله و عترتی، جای مشکل نه، اين برای عامه مسلمان­ها که الآن اهل سنت دارند در مقابل مستشرقين دست و پا می­زنند چون مستشرق اين­ها را ديدند و اين اشکالات انصافاً وارد است مشکلی که پيدا شد اين است که جلو تدوين سنن را گرفتند اين خيلی مهم است بحث کتابت حديث نيست اين بحثی که مطرح شد که بياييم سنن را مطرح کنيم و من عرض کردم آن شب انصافاً اجمالاً زمان دومی جلو اين کار گرفته شد حالا علت­های مختلفی نقل شده نقل شده از همان دومی که در انبياء سابق اين طور بودند آمدند سنن را نوشتند با کتاب­الله و با کلام الله مخلوط شد ازش نقل شده که حتی که من عرض کردم چندبار عرض کردم من خيال می­کردم اصولاً يهود مدينه با ميشنا خوب نيستند ميشنا سنن حضرت موسی است، ميشنا يا مشنا ما ايرانی­ها مشنا می­گوييم عرب­ها ميشنا می­گويند شش جلد است چاپ شده من هم دارم اصلاً خودم اين سنن حضرت موسی است اين عمر در يکی از صحبت­هايش دارد که ميشنا کميشنا اهل الکتاب اين اگر ما بنويسيم سنن مثل آن می­شود و يک متن ديگری خواندند ايشان از کتاب محلی که اصلاً به يهودی­ها گفت شما اين را از کجا می­گوييد در تورات است؟ گفتند نه در ميشناست گفتند ميشنا را ولش نمی­کنيم، می­گفتند کتابی است بزرگان يهود نوشتند به هر حال عمر نسبت به سنن بدبين است حالا چرايش را من نمی­دانم يا لا اقل می­گفته ننويسيد حالا حد اقلش اين است تدوين نشود يا عرض کرديم ببينيد در همين کتابی الآن نمی­دانم داريد شما، آنجا اگر در صحيح مسلم اين قصه­ای که پيغمبر که کتاب و بياض بياوريد عمر جلوش را گرفت در صحيح بخاری هم هست مسلم هم هست، يک چاپ صحيح مسلم است که محمد فؤاد عبدالباقی چاپ کرده نمی­دانم ديديد خيلی هم چاپ قشنگی است تحقيق کرده تصحيح کرده حاشيه هم دارد اين­جا يک حاشيه­ای دارد، از سابق ديدم چهل هفت و هشت سالی قبل هفت وجه احتمال توجيه می­کند کلام عمر را، هفت وجه يک دو سه که عمر نظرش اين بود اين بود هفت وجه توجيه می­کند بعد از توجيهات می­گويد و الانصاف ای کاش عمر اين کار را نکرده بود، بعد از توجيهات عبدالباقی آخرش می­گويد

س: نظر خودش را

ج: نظر خودش ای کاش اين کار را نکرده بود يعنی،

س:

50: 35

هم دارد صريحاً می­گويد که

ج: بلی آقا؟

س: می­گويم علمای چيز زياد دارند اين را

ج: اصلاً بعضی،

س: باز همان هم در آن کتاب علوم الحديثش تصريح می­کند

ج: من مال محمد فؤاد را ديدم اما ديدم حتی بعضی از يک ختم بخاری هست در همين ايران اهل سنت يک جلسه­اش را من گوش کردم نواری کسی ضبط کرده بود

س: زاهدان هم

ج: همان زاهدان مال زاهدان را عرض می­کنم يکی از مولوی­هايشان می­رود صحبت می­کند روز ختم بخاری بعد می­گويد اين جور نيست که همه احاديث بخاری قبول باشد بعد اين حديث را می­آورد که عمر جلو، که ما اين را قبول نمی­کنيم چندتا از اين مورد بيا پايين بيا پايين حرف نزن، بس است ديگر، غرض جلوش را می­گيرند اين می­آيد می­گويد اين يکی بخاری را قبول نداريم دقت می­فرماييد غرضم اين فقط اين نيست که نوشته باشد حتی الآن در زمان ما هم در همين ايرانیها هم هستند که منکر اند که اين، ليکن ايشان می­آيد توجيه می­کند هفت­تا توجيه می­کند بعد می­گويد و الانصاف ای کاش اين کار نکرده بود با تمام اين توجيهات يعنی واقع مطلب عرض کردم توجيه مختلف شده، من توجيه خود من بيشتر اين است که يک اولاً عمر جاهل به سنن است شواهد زياد است، پيش علی، لا مثلاً معضلة و لا ابالحسن لها، حالا هم يک مشق شب بگوييم يا نگوييم؟ آخر اين عبارت را از عمر نقل کردند معضلة و لا اباحسن لها، از معاويه نقل کردند معضلة و لا ابالحسن لها، يعنی و لا ابوالحسن معذرت می­خواهم به صيغه معرفه يکش اباحسن نکره است يکی ابوالحسن و لا ابوالحسن لها اين دوتا فرق می­کند يا نه؟

س:

28: 37

ادبی اولی را به عنوان شاهد را بر اين می­آوردند که

ج: حالا اين فرق می­کند يا نه؟ خيلی لطيف است فرق اين دوتا معضلة و لا ابا حسن لها، معضلة و لا ابوالحسن لها، يکی معرفه است، بد نيست آقای معراجی گاهی در مجالس هستيد شما هم مطرح بفرماييد که اين دوتا فرقش چه است؟ فرق هم دارند خيلی لطيف است خيلی لطيف است توجه

س: لا نفی جنس گرفته آن يکی لا مشبه هم گرفته

ج: بلی و لا ابوالحسن لها، اين نکته­اش اين است که آن که می­گويد لا ابوالحسن شخص علی ابن ابی طالب مراد است وقتی گفت لا ابا حسن يعنی مثل علی است، وقتی نکره آورد

س: بلی قيد را شاهد می­آورد برای نکره

ج: يعنی يکی نکره آورده يکی معرفه آورده، واقعاً هم لغت عرب معلوم می­شود يک قابليت عجيبی دارد و لا ابا حسن و لا ابوالحسن لها، ابوالحسن يعنی علی ابن ابی طالب و لا ابا حسن مثل علی ابن ابی طالب مثل ابی حسن، يک ابا حسن کلی يعنی به اصطلاح عنون کلی به قول شما نفی جنس، حالا به هر حال دقت بفرماييد به ذهن ما می­آيد که نکته اساسی اين بود اميرالمؤمنين به عنوان وصی شناخته می­شده و اين از قديم مطرح کردند اين قدر شواهد داريم ما بالاخره شايد بيست و خرده­ای سال قبل مطرح کرديم، که اين نصوص الوصايه جمع بشود اخيراً آقای رضوانی به من خبر داد جمع کردند آقای شيخ علی اصغر است رضوانی است از فضلای قم گفت هشت جلد شده،

س: ابن ابی الحديث هم دارد که حضرت

3: 39

ج: مفصل اصلاً ابن ابی الحديد هم که مسلم که لقب ايشان وصی است اين جزء مسلمات، آن وقت مثل عايشه منکر بود، يعنی از همان زمان صحابه منکر دارد ظاهراً عمر هم بحثش سر همين بوده به نظر من البته عرض می­کنم ايشان می­گفته که اگر سنن را بنويسيم بايد برويم در خانه علی ابن ابی طالب نمی­خواهم برويم اصلاً اين بحث وصايت را می­خواسته ببندد، يکی هم من احتمال می­دهم که جاهل بود يکی هم اين­که فکر می­کنم می­خواست دستش باز باشد که سنن را نفی بکند، عمده­اش اين بود،

س: اين نقضش همان است که ابوبکر خودش هم گير کرد خودش را آتش زد آخر

ج: من به نظر من اين است، نه متعتان کانتا علی عهد و انا احرم اين معلوم می­شود اگر نوشته می­شد تدوين می­شد نمی­توانست بايستد من فکر می­کنم سه­تا نکته، من فکر می­کنم ايشان گفته نه اهل کتاب برداشتند سنن را نوشتند با کتاب الله اشتباه شد خب مردی حسابی اشتباه شد شما بنويسيد تا اشتباه نشود، خب بعد مشکل که برايتان درست کرد که ديگر بالفعل، بالفعل اين همه احاديث ضعيف چرا پيدا شد اگر صحابه همين طور که اميرالمؤمنين مطرح کردند نوشته بودند که اين مشکلات پيدا نمی­شد الآن در باب زکات چون يک رساله­ای هست نوشتار از ابوبکر است تو بخاری هم هست يک تکه اولش به نظرم سر نصاب بيست و پنج، بيست و شش با ما اختلاف دارد خواندم آن را الآن تازگی نگاه کردم مال سی سال قبل است غرض يک اختلاف کوچک با ما دارد اين­که نوشته شده با اين­که اين نصاب­ها خيلی مشکل است ديگر بيست و پنج­تا، سی و پنج­تا چهل ما شتر را به نظرم بيست و پنج و بيست و شش باهم يک اختلاف چون پيش ما بيست و پنج­، پنج­تا گوسفند است بيست و شش باز عوض می­شود برای شتر، به نظرم در آن­جا يک اختلافی باهم داريم و الا چون نوشتار پيدا کرده راحت است دقت فرموديد به هر حال آنچه که الآن ما باش رو به رو هستيم سنن است نه نوشتن حديث و انصافاً بايد قبول کنيم که از زمان دومی حتی عده­ای اصلاً در تابعين در همين کتب مفصلی که علوم الحديث، چون نمی­خواهم وارد بحث بشوم، نوشتند نوشتند که مثلاً عمر و فلان و فلان قائل بودند نوشته نشود، و از تابعين هم فلان و فلان قائل بودند نوشته نشود، يعنی اين بحثی که نوشته نشود فرض کنيم پنجا سال شصت سال ماند بعد با واقعيت جامعه نساخت ديگر بايد سنن را می­نوشتند راهی نبود جز نوشتن سنن مخصوصاً که ابداع اوليه­اش آن طور که معروف بود به اميرالمؤمنين اصلاً علی ابن ابی طالب اين کتابی که گاهی به ايشان منسوب است گاهی به ابورافع منسوب است شرحش مفصل داديم اصلاً اين کتاب احتمالاً سال­های چهل هجری سی و هشت هجری پنجای هجری اولين کتاب است در دنيای اسلام که نوشته، اصلاً اسمش السنن و الاحکام و القضايا اصلاً اسمش سنن است و يک شرح مفصل داديم که کتاب بعينه تا قرن چهارم هم موجود بوده اين ديگر چون گذشت ديگر تکرار نمی­خواهم بکنم علی ای حال بعد دنيای اسلام با اين واقعيت رو به رو شد، و اولين کسی که به اين واقعيت کاملاً پی برد عمر ابن عبدالعزيز سال صد يا صد و يک هجری است گفت به اين شخصی که از، ابی بکر ابن محمد ابن عمر ابن حزم، يا ابی­بکر ابن عمر ابن حزم عرض کرديم يکی از نسخه­های بسيار معروف سنن النبی پيش اهل سنت مال همين عمر ابن حزم است که فرستادنش به يمن نامه­ای نوشته هست موجود است نامه او آن هم متنش مختلف است آن­هم از عجايب است که هنوز هم دوتا متن نقل می­کنند مختلف است عمر ابن عبدالعزيز به نوه او يا به پسر او نامه نوشت که سنن پيغمبر را در مدينه جمع کن اين اولين باری که رسماً يعنی فهميد احتمال داد که سنن منشأ اختلاف می­شود کذا، بعد واقعيت جامعه معلوم شد که بايد سنن پيغمبر حفظ بشود و اين چون ديگر اين يک رشته سر دراز دارد.

در حقيقت آنی که در باب حديث خيلی مهم بود اصلش اين بد که سنن احياء بشود و اين سنن پيغمبر مخصوصاً که در بعضی از موارد خود پيغمبر سنن را تأکيد کرده بود اين يک مطلبی بود مثلاً صلوا کما رأيتمونی اصلی، عرض کرديم کراراً پيغمبر در حجة الوداع سال دهم هجرت روز جمعه بعد از نماز ظهر و عصر از مدينه راه افتادند شب را در همين ذوالحليفه خوابيدند مسجد شجره خوابيدند صبح بعد احرام حج مثلاً روز شنبه بعد از نماز ظهر و عصر بعد از خواندن نماز ظهر و عصر احرام حج بستند آن وقت فرمودند خذوا عنّی مناسککم، لذا يک اهتمامی شد که اين حجة الوداع ضبط بشود چرا؟ چون پيغمبر آمدند عده­ای از مناسکی که قبلاً حضرت ابراهيم داشت عوض کردند اصلاً آن­ها را عوض کردند يکی احرام از ميقات در سنت ابراهيم نبود احرام از ميقات اين را پيغمبر قرار داد يکی اين­که عمره تمتع باشد اين را پيغمبر قرار داد اين در سنن حضرت ابراهيم نبود دقت می­فرماييد،

س:

10: 44

بر اين بود که مردم کاملاً ببينند

ج: ببينند

س: کاملاً ببينند

ج: و تنها روايتی اين را هم که عرض کردم يک دفعه ديگر هم عرض کردم آقای بروجردی واقعاً، چون يک سفری اين سعود يک هدايای با يک مقدار با کيسه برای آقای بروجردی فرستاده بود آقای بروجردی گفتند کسوه­ای خيلی تعبيرشان قبيح است، که و نمی­دانم تعلمون ان عادتی عدم قبول هدايا الامراء خطاب به خود پادشاه سعودی من قبول نمی­کنم ولکن وجود کسوه و مصاحيف الزمتنی قبولها، حالا خيلی تعبير لطيفی می­گويد من گير کردم چون کسوه کعبه پرده کعبه بود و ليکن همين دوتا را برداشتم بقيه را با صندوق دادم به سفيرتان در تهران بر می­گردانم به سفير، و برای شما چون به عنوان خادم الحرمين هستيد و امام الحج هستيد يک حديثی می­فرستادم که احکام حج را تقريباً اين حديثی که ايشان می­فرستد در صحيح مسلم است طولانی­ترين حديث در حج است، کامل حجة الوداع دارد طريقش هم منحصر است امام صادق از امام باقر از جابر ابن عبدالله انصاری، خيلی عجيب است واقعاً،

س: خيلی ظرافت به خرج داده

ج: خيلی ظرافت آقای شبيری نقل کرد در همين که شما نوشتيد نوشته بعد خدمت آقای بروجردی رسيدم آقای صحبت کردم با ايشان، ايشان فرمود که سعود گفت بوده کتاب بياوريد ما تا حالا همچو چيزی نشنيده بوديم، کتاب بياوريد کتاب آوردند گفت ما تا حالا خبر نداشتيم، همچو حديثی تنها حديث جامعی مال حجة الاسلام پيش اهل سنت، منحصر به اين، بخاری هم نياورده، تنها حديثی که تمام حجة الاسلام را امام صادق عن جعفر ابن محمد عن ابيه عن جابر ابن عبدالله انصاری کامل نقل می­کند درآمديم اين طور کارهايي تمام آن اعمال و سنن را توش دارد دقت فرموديد لذا خوب دقت بکنيد بحثی که الآن مطرح است در واقع اين است حالا راجع به سنن چون وقت کم است ديگر شما می­خواهيد برويد چند دقيقه ديگر من سريعاً فقط سريعاً بگويم راجع به سنن بحث­های بسيار فراوانی است ديگر اگر بخواهم بگويم نمی­شود اين آقا جای می­خواهد برود علی رضا ضروری است انشاءالله فردا شب،

س: فرموديد برو

ج: ها!

س: شما فرموديد برو

ج: بلی نه اشکال ندارد علی ای حال راجع به سنن که اصلاً حقيقت سنن چه است يک بحثی بحثی علمی،

س:

32: 46

ج: ديگر بحث علمی راجع اصلاً سنن چه است؟ و اين اين را هم اجمالاً فقط بدانيم عمده اختلاف دنيای اسلام هم هنوز روی سنن است اصلاً سنن منشأ اختلاف است لذا خيلی راحت می­شود در مسائل فقهی وارد شد چون اين جزء سنن است يا جزء فرائض است البته ما داريم در فرائض هم اختلاف داريم اما عمده­ای يعنی بالای نود درصد اختلاف بين جميع فرق اسلامی در سنن است که اگر در زمان همان دومی صحابه می­نوشتند که اميرالمؤمنين فرمود قطعاً الآن دنيای اسلام عوض شده بود، البته برای شيعه که مشکل درست نکرد شيعه چون به اهل بيت مراجعه کردند که اين مطلب معلوم بود ديگر، مشکل برای آنها درست کرد و برای ما هم به ثانويت اجمالاً کاری را که اهل سنت کردند تدوين سنن را برای آنها در ثبوتاً اشکال درست کرد برای شيعه اثباتاً چون کارهای آنها مشکلات برای ما هم درست کرد مشکلات ما اثباتی شد روايات ما مضطرب شد يک مقداری خب به خاطر تقيه ديگر شرائط سختی که آن­ها درست کرد برای آن­ها ثبوتاً مشکل درست کرد که اصلاً سنن چه است؟ برای ما اثباتاً مشکل درست کرد و الا برای ما مشکل ثبوتی نداشت، و صلی الله علی محمد و آهل الطاهرين.